

# بخش فرهنگی - هنری

مهدی کلهر

نصوبرها و تأثیرها

(۲)

در جلسه گذشته از نگاه یکی از ایرانیان که در دوره فتحعلی شاه قاجار و توسط عباس میرزا به دیار غرب رهسپار شده بود، تأثیرپذیریهای را بیان کردیم. هدف از این کنفرانس نزدیک شدن به احساسات و عواطف نسل جوان آن روزگار و دستیابی به آرمانهای جوانان طالب ترقی و پیشرفت در آن زمانه بود، چرا که هنوز شاید این نوع احساسات در میان جوانان ایرانی یا سایر ملل عقب افتاده کم و بیش موجود باشد.

سفری را که ما در کنار میرزاصالح در پیش گرفتیم از دو جنبه قابل بررسی بود و هست، اول اینکه میرزا صالح در کشور خود یعنی ایران در چه فضا و اوضاعی زندگی می کرده و مسائل حول و حوش او چه بوده و اوضاع و احوال دور و برش چه تأثیری در او گذاشته بوده یا چه برداشتی از قضایا داشته و در مجموع فرهنگ میرزاصالح و امثال او از چه مشخصاتی برخوردار بوده، و دوم اینکه با این توش و توان، یعنی کلیه برداشتهای خود در برابر تمدن غرب دچار چه دگرگونی یا تأثیرپذیری شده است. در این مجال بیشتر به جنبه دوم می پردازیم، از آنجا که بخش اول معرف حضور همه هست و از نظر ما شناخته تر است.

امروز با مطالعه سفرنامه میرزاصالح نه فقط به تحول یک فرد با آن خصوصیات، بلکه به تحول یک نسل دسترسی پیدا می کنیم. میرزاصالح نه از آن جهت که از اولین فراماسونهاست و نه از آن جهت که شاید اولین کسی است که ماشین چاپ را به ایران آورده و نه از آن جهت که در طبع روزنامه پیشگام است، بلکه از آن جهت که

تأثیرپذیری او از مشاهده تمدن غرب هنوز تازه و پرترفدار است، به لحاظ فرهنگی قابل بررسی است.

همانطور که به عرض جلسه رسید، ۱۷۸ سال پیش او به دنیایی پای گذاشت که همه چیزش برای او تازگی داشت. حتی آداب و رسوم که ریشه در دین اسلام داشت. (اینکه سرزده بر خانه‌ای وارد نشده و باید اجازه گرفت و اینکه باید نظافت را رعایت کرد)، او به دنیایی قدم نهاده بود که زنده، پویا و متحرک می‌نمود، او به دنیایی وارد شده بود که بر اریکه قدرت می‌تاخت و او به دنیایی پای نهاده بود که همه آموزش را به نظم کشیده بود و ... میرزا صالح نه به عنوان یک فرد، بلکه به عنوان یک نگاه، یک برداشت، یک داور و یک جریان فرهنگی در تاریخ معاصر ما قابل بررسی است. اینکه ما هراز چندی بازگردیم و شخصیت‌های مؤثر در زندگی و در فرهنگ خودمان را به پای میز محاکمه بکشیم و برای آنها حکم صادر کنیم، کاری است لازم اما کافی به نظر نمی‌رسد، اصطلاح غربزده در بستر مسائل فرهنگی تاریخ معاصر ما هنوز روشنگر بسیاری از مسائل است و غربزدگی هنوز در پهنه موضوعات فرهنگی زنده و جاندار است، اما پرسشهای پیرامون آن هنوز در ابهام و اجمال مانده‌اند.

آیا چه باید کرد که غربزده نشد؟

آیا اصلاً می‌شود غربزده نشد؟

آیا کدام گروه از جریانات فرهنگی زودتر غربزده می‌شوند؟

آیا غربزدگی یک سر پل گریز ناپذیر است؟

آیا ...

بگذریم، گفتیم میرزا صالح یک فرد نیست، یک جریان است و ما بر آن هستیم تا در این سفر همراه میرزا صالح خود را به باورها و علایق او نزدیک سازیم. اما مسلم است که این کاری دشوار است. امروز ما بر باورها و علایقی تکیه زده‌ایم که به تجربه‌های فراوانی استوار است که یکی از تجربه‌ها نیز میرزا صالح شیرازی است. آیا این احتمال وجود ندارد که روزی خود ما تجربه نسل‌های آینده باشیم؟ جواب روشن است، آری، حتماً این چنین خواهد بود و مگر تاریخ به جز این داورهای پیاپی است؟ اما پاسخ هر چه باشد در وظیفه ما و آیندگان تغییری به وجود نمی‌آید. باید کاوید و باید یافت شاید عبرتی مایه حرکت‌های آینده شود.

در جلسه گذشته به تأثیرپذیری باورها و علایق اقتصادی و باورها و علایق سیاسی او اشاره کردیم. در همان کنفرانس تأثرات شگفت او را در برابر شیوه و روش تبلیغات تمدن غرب بازگفتیم و نیز در همان سفر نیمه تمام به تأثرات او از حمایت از حقوق محرومین و کارگران و نیز حمایت از حقوق زن در انگلستان آشنا شدیم. گرچه یاد آور

شدیم که در همان زمانه بنا به شواهد تاریخی در دل انگلند محبوب میرزا صالح بیشترین ظلم را به فقرا و مساکین روا می‌داشتند و آثار مشهوری مانند الیورتویست اثر چارلز دیکنز انگلیسی مربوط به اوضاع وحشتناک گداخانه‌های انگلیسی در همان دوران است. اما میرزا صالح شیفته است و عاشق و عاشق دل می‌سپارد و عقل گرو می‌گذارد. و میرزا صالح از این قاعده مستثنی نیست؛ او غریزده‌است و غریزده هوش از کف داده‌است و شیدا.

در همراهی نیمه‌کاره خود با میرزا صالح شیرازی به تأثیرپذیری او از نحوهٔ تعلیم و تربیت و به قول امروز آموزش و پرورش نیز پرداختیم و دیدیم که چگونه او تحت تأثیر انضباط و نظم و ترتیب و برنامه‌های آموزش و پرورش انگلیسی قرار گرفته، البته نحوهٔ تعلیم و تربیت اشراف انگلیس، آن هم در لندن آن روز که به تصور میرزا صالح در تمام مملکت انگلند آن چنان بوده‌است.

اجازه بدهید پیش از آنکه به سفرمان با میرزا صالح ادامه دهیم تا دیدگاههای دیگر او را در ارتباط با سایر موضوعات و مسائل بررسی کنیم، حدود یک قرن و نیم از او فاصله بگیریم و از دید پیروان فکری و اندیشهٔ او تمدن غرب را بار دیگر بازرسی کنیم. تقی‌زاده، معرف حضور همه‌است. او در سال ۱۳۳۹ بنا به دعوت درخشش در باشگاه مهرگان به دو سخنرانی درباب اخذ تمدن خارجی مبادرت نمود که در حضور رجال ادب و سیاست و استادان و دانشجویان انجام گرفت و بعد در مجلهٔ یغما به چاپ رسید.

او پس از مقدمهٔ کوتاهی در سخنرانی اول چنین می‌گوید:

«دوم آنکه این جانب در تحریض و تشویق به اخذ تمدن مغربی در ایران (اگر هم قدری به حد افراط) پیش قدم بوده‌ام و چنانکه اغلب می‌دانند اولین نارنجک تسلیم به تمدن فرنگی را در چهل سال قبل بی‌پروا انداختم که با مقتضیات و اوضاع آن زمان شاید تندروی شمرده می‌شد و به جای تعبیر «اخذ تمدن غربی» پوست کنده فرنگی مآب شدن مطلق ظاهری و باطنی و جسمانی و روحانی را واجب شمردم و چون این عقیده که قدری افراطی دانسته شد در تاریخ زندگی من مانده اگر تفسیر و تصحیحی لازم داشته باشد البته بهتر آن‌است که خودم قبل از خاتمهٔ حیات خود نتیجهٔ تفکر و تجربهٔ بعدی این مدت را روزی بیان و توضیح کنم.

تا حدی توضیح یا عذر آن نوع افراط و موجب تشویق بی‌حدود به اخذ تمدن غربی در اوایل بیداری و نهضت ملل مشرق آن‌است که چون این ملتها بی‌اندازه نسبت به ملل مغربی در علم و تمدن عقب مانده و فاصلهٔ بین اینها و

آنها بی تناسب زیاد شده بود وقتی که تکانی خورده و این بعد مسافت را درک کردند و چشمشان در مقابل درخشندگی آن تمدن خیره گردید. گاهی پیشروان جوان آنها یکباره بدون تامل زیاد و تمیز و تشخیص بین ضروریات درجه اول تمدن و عوارض ظاهری آن، اخذ همه اوصاف و اصول و ظواهر آنرا، چشم بسته و صددرد و در واقع تسلیم مطلق و بی قید به آن تمدن غربی را لازم شمرده و دل به دریا زدند و آنرا تشویق کردند، و خواستند به یک جهش آن فاصله را طی نموده خود را به کانون تمدن جدید عصری که در هزاران سال تکامل یافته بود بیندازند و هوس و شوق و میل شدید به ترک عادات و آداب و سنن قدیمه قومی و پذیرفتن رسوم و راه زندگی مغربیان، گاهی به جایی رسید که یکی از متفکرین و پیشروان اصلاحات عثمانی در قریب پنجاه سال پیش می گفت که باید همه چیز اروپایی را بگیریم حتی «فرنگی» را، و شاید غالب حضار ندانند که کلمه «فرنگی» در ترکی عثمانی به معنی مرض منحوس جنسی تناسلی است که من اسم آن را در فارسی و فرنگی چون قبیح است ذکر نمی کنم.

چون آن مرض ظاهراً از آمریکا و به هر حال از ممالک فرنگی به شرق آمده و شاید همان «داءالفرنج» کتب قدیمه عربی باشد لذا در مملکت عثمانی لفظ «فرنگی» را با آن استعمال کرده اند. گوینده این حرف که در حضور خود من هم فاش گفت دکتر عبدالله جودت ادیب و نویسنده معروف عثمانی بود که با آنکه اصلاً کرد بود، روح خود را فرانسوی می شمرد. و هم چنین است نسخ کل قوانین شرعی و عرفی ناشی از مقتضیات دینی و عادات قومی، و اخذ قانون مدنی و غیره سویس، به طور مطلق و بدون تصرف و تغییر و بالجمله تبدیل غالب سنن و آداب موجود در مملکت عثمان حتی خط و بعضی لغات زبان به آداب اروپایی به دست حکومت نظامی بعد از جنگ اول جهانی که آن نیز قسماً ناشی از همان میل شدید هیات حاکمه وقت به ترک اصول و آداب شرقی و استحاله در مغرب بود که به قول خودشان می گویند ما «غربیدیم».

این بیان مبنی بر حکم به خطا بودن همه آن اقدامات انقلابی نیست، بلکه برای توضیح سبب انقلاب فکری حادی است که گاهی در متفکرین ملل شرقی پیداشده و می شود و موجب آن می گردد که ظواهر و عوارض غیرمهم و حتی گاهی نامطلوب زندگی مغربیان را هم مطلقاً به اندازه اصول تمدن علمی آنان ترویج بکنند و هم از تشریح طبیعی و تکامل صرف نظر کرده طرفدار تحول

انقلابی برقی و سریع شده و خواسته‌اند یک‌شبه ره صد ساله را پیمایند. و من باید اقرار کنم که فتوای تند و انقلابی من در این امر - در چهل سال قبل - در روزنامه کاوه و بعضی مقالات بعدی مبنی بر دعوت به تغییرات کلی انقلابی نیز متضمن مقداری از این نوع افراط بوده، خاصه که به تجربه دیده شد بعضی از تبدلات در آداب ملی گاهی موجب بعضی تسلسلهای نامطلوب می‌شود و حتی منتهی به خلل در زبان هم که اختلال آن باعث تزلزل ارکان ملت تواند شد می‌گردد و این اندیشه باید عایقی جلو سستی و مسامحه در حفظ و حتی تندروری در ترک آداب ملی دیگر گشته و محرک اعتدال باشد، من هم درحکم به لزوم اخذ کامل تمدن و آداب فرنگی زبان را استثناء کرده‌بودم، این مختصر اگر برای اخطار لازم و دعوت به احتیاط و نسبت به بعضی افراطها و تندروریهای حاد باشد نباید داعی بر تفریط هم تلقی شود، یا حمل بر جایز بودن سستی و توقف در سیر تدریجی و طی طریق در راه وصول به غایت تمدن مطلوب شمرده شود»<sup>۱</sup>.

این سخنان جمع‌بندی حاصل برداشتها و تفکرات تقی‌زاده است و همان طور که ملاحظه فرمودید پس از گذشت یک قرن و نیم و مشاهده تغییر و تحولات بسیار در جهان و ایران و تجربیات فراوان از محور اصلی اخذ تمدن خارجی چندان دور نیفتاده، گرچه به رعایت احتیاط و حزم توصیه می‌کند، به هر حال تقی‌زاده‌ها محصول نهالهایی هستند که میرزاصالح یکی از آنهاست، با این تفاوت که تقی‌زاده پس از گذشت بیش از یک قرن که باید پخته‌تر و عمیقتر بیندیشد برعکس خامتر جلوه می‌کند. او دلیل عدم توفیق غربگرایی ملل شرق را فاصله بعید آنها با تمدن غرب می‌داند.

تقی‌زاده در تقسیم‌بندی زمانه برای ملل عقب مانده به یک دوره بیداری اشاره می‌کند و پس از عصر بیداری بر این باور است که ملل عقب‌افتاده به دوره گزینش پای می‌نهند و طبیعی است که به اخذ تمدن خارجی مبادرت می‌ورزند، تمدنی که به هر حال هزاران سال از آنها پیشتر و جلوتر است. اما در تقسیم‌بندی همین زمانه، اندیشمندانی چون زنده یاد جلال آل‌احمد دوره اول را دوره شیفتگی می‌شمارند و دوره بعدی را دوره تسلیم و انقیاد. طبیعی است هر کدام از این دو نظریه را که پذیرا باشیم پرسشهای ما نسبت به مسائل حول و حوش غرب‌گرایی و اخذ تمدن خارجی راهی جداگانه را طی می‌کند. اما آنچه ما امروز با مطالعه و پژوهش در اولین تأثیر پذیرها با آن روبه‌رو می‌شویم بیشتر مؤید نظریه دوم است، یعنی ما کمتر به مصادیقی از غرب‌گرایان برمی‌خوریم که حاکی از بیداری به معنای عمیق و اصلی کلام باشد و بیشتر به مجموعه‌ای از شگفتیها و شیفتگیهایی بر می‌خوریم که خود ضد بیداری و

هوشیاری است. در سفری که با میرزا صالح نیز داریم این روند کاملاً محسوس است. گرچه میرزا صالح در برخی از مقاطع با وجود تمام دلباختگیش از تقی زاده اندیشمندتر جلوه می کند. او می گوید:

«این ولایات هم مثل سایر ولایات عربستان و غیره مردمان شریر و مفسد و خونریز بوده از چهارصد سال قبل الی حال مردم روی به طریقی نموده اند بالفعل این شهر را بهتر از همه ممالک ساخته اند.»<sup>۲</sup>

در اینجا برخلاف تقی زاده میرزا صالح معتقد نیست که تمدن انگلیسی محصول بلافضل هزاران سال تمدن است بلکه آن را نتیجه طریقی می داند که در طی چهارصد سال از یک قوم وحشی چنین تمدنی به وجود آورده است. نکته دیگری که میرزا صالح به آن اشاره می کند نیز حاکی از نگاه تحلیل گر او نیست:

«و هریک از پادشاهان به وسیله ای از وسایل درصدد تربیت و ترقی مردم برآمده اند و دیگری بعد از آن در انجام و اتمام بنیادی که پادشاه سابق گذارده بود.»<sup>۳</sup>

او به اهمیت عنصر تداوم در مسیر ایجاد تمدن اشاره می کند، که در کشور خودش یا از آن خبری نیست یا به صورتی بسیار مهجور و اندک؛ و به هر حال به این نکته توجه دارد که هر که آمد عمارتی نو بسازد آن هم از مصالح عمارت قبلی باز هم آتش همان آتش است و کاسه همان، و با این شیوه تمدن برقرار نمی شود، مگر آنکه هر کس خشتی از عمارت یک تمدن را بر جای بگذارد. او در ارتباط با شیوه سپاسگزاری و پایبندی به عنصر تداوم در انگلیس چنین می گوید:

«تصاویر اشخاصی که در جنگ کشته شده از سنگ تراشیده اند در دیوارها نصب نموده اند و هر یک از فضلا و بلغا و ارباب مشاهیر بالجمله هر کس خدمتی به دولت انگریز کرده، صورت آنها را به رسم یادگار تراشیده نصب کرده اند، و علمهای جنگ که از دست دشمن، خواه سپاه دریایی و خواه سپاه خشکی گرفته اند در این کلیسا آویخته اند، کتابخانه عظیمی متعلق به کلیسای مزبور است، خواه لاتین و گریک و عبرانی و عربی و فارسی و خواه زبان یورپ. هر کدام از زبانهای مزبور کتاب بسیاری در آنجا حاضر است.»<sup>۴</sup>

او در جای دیگر نیز به عنصر تداوم به عنوان یک محور اساسی در تمدن انگلند اشاره می کند:

« بیست مدرسه بزرگ و پنج مدرسه کوچک که آن را حال می گویند در این شهر هست، و مدارس مزبور را به مرور و دهور پادشاهان انگلند ساخته و در هر مدرسه هالی یا اوطاقی دارد که طلاب در آنجا شام می کنند و تصاویر

بانی مدارس را در اوطاقهای مزبور گذارده که یادگار ماند و هر کدام از مدارس را هر یک از سلاطین انگلند بنیاد کرده که مبالغی کلی وظیفه سالیانه از برای مدرسه مزبور وقف کرده که هر ساله به اهالی و طلاب آن می‌رسد.<sup>۵</sup> در جایی دیگر نیز روحیه تعاون برای ادامه حیات یک پدیده از پدیده‌های تمدن او را به شگفتی می‌اندازد:

« در لندن خانه‌ایست که آن را برآتش می‌وریم می‌نامند، خانه بزرگ شاهانه‌ایست، اولاً متعلق به درک مانتیگو بوده، در سال ۱۷۵۳ خانه‌ی مزبور را میوزیم نموده‌اند و سلون برونر حکیم پادشاه هذالعصر، میوزیمی یعنی عجایب بری و بحری و معدنیات چند، به قدر یکصد هزار تومان انگریزی جمع کرده بود در هنگام فوت وصیت نموده که همه آنها متعلق به طایفه انگریزی بوده در براتش میوزیم گذارند که هر کس به دید آن رود و پارلمنت یعنی مشورتخانه انگریزی، یکصد هزار تومان وجه داده که تمامی اسباب خانه را اتمام نموده که مردم شهر به تماشای تعجبات روزگار، به خانه‌ی مزبور روند و هر ساله دو هزار تومان به جهت اخراجات خدام و اشخاصی که راتق و فاتق خانه‌ی مزبور می‌باشند، می‌دهند. و بجز آن در هر وقت که کارگذاران خانه‌ی مزبور چیزی تازه خواه حیوانات و خواه معدنیات و غیره هرچه طرفه‌گی داشته باشد و خواهند که ابتیاع نمایند، وجه قیمت آنرا از مشورتخانه داده، کیفیت دادن وجه را خواهم نوشت.»<sup>۶</sup>

میرزا صالح مانند بسیاری دیگر از اولین بازدید کنندگان جهان غرب نمی‌تواند در مقابل پشتکار و تداوم در امور که ناشی از هدفمند بودن کل جامعه است بی‌تفاوت بگذرد و از طریق مشاهده مصادیق گوناگون در آن جامعه است که به نظم و نظامی خاص آشنا می‌شود. با وجودی که تلاش می‌کند تا به رمز و رموز این نظام دست پیدا کند و شاید دلیل ورودش به فراموشخانه نیز از جمله همین جستجوگریهای اوست، اما روشن است که حداقل در دوران شگفت‌زدگی و شیفتگی توان یافتن و دانستن کاهش می‌یابد و او نیز از این ضعف مبرا نیست.

«و اما تماشاخانه لندن. در لندن ده تماشاخانه بزرگ و کوچک است که شبها مردم آن ولایت به تماشاخانه‌های مزبور رفته اوقاتی به خوش گذرانی صرف می‌کنند و هر کدام از تماشاخانه‌های مزبور جمعی کثیر کارگذاران و بازی‌گران دارند، اوضاع بازی کردن و طریق گفتگوی بازی‌گران و روح خانه مزبور و دستگامی که پرده‌های تماشاخانه‌ها را بالا و پایین می‌کنند کیفیتی است که از قوه بنده بیرون است.»<sup>۷</sup>

هر چه مشاهدات میرزا صالح بیشتر می شود به همان نسبت شیفتگی او فزونی می گیرد.

«و اما طریقه انتشار علوم و کتاب و تصانیف در انگلند، خصوصاً در لندن خالی از تعجب نیست و نیز تعداد اشخاصی که مشغول به چاپ زدن کتاب، در چاپخانه هستند از شماره بیرون است. هر ساله بقدر هشت صد جلد کتاب، خواه تصنیف علوم و صنایع و بدایع، خواه از قبیل تاریخ دول و ولایات بعیده و خواه روزنامه تازه، در چاپ می زنند. و هر کدام از کتابهای مزبور را هزاران چاپ کرده به مصرف می رسانند و سواى این کتابهایی که سال قبل چاپ کرده اند هر کس جرح و تعدیلی به آن نموده مجدداً چاپ میزند و اخراجات اجرت چاپ کردن و قیمت کاغذ و صحافی کتابهای مزبور موافق سیاهه که در دست بنده است یک میلیون و دوست هزار تومان انگریزی می شود.»<sup>۱</sup>

برای اینکه به میزان شیفتگی او بیشتر پی برده باشیم مجدداً با او به تماشاخانه می رویم.

«جای مزبور مختص باین است که اگر شبی بارانی بارد مردم در آنجا رفته توقف کنند، قنادیل شیشه بسیاری در کوچه باغهای مزبور روشن است. در مرکز باغ مزبور خانه کوچک هشتی ساخته اند، سه طبقه دارد مثل کلاه زنگی از پایین الی بام خانه ی مزبور قنادیل بلور، رنگارنگ به تراکیب مختلفه نصب کرده اند. در طبقه ثانی عمارت مزبور مغنیان و مطربان و ساز زنندگان به ساز و سرود نغمه سرایی مشغول می باشند و در آخر باغ مزبور جایست ریسمان کشیده اند که دختران و پسران چند، در بالای بندی، ریسمان بازی می کنند؛ در نهایت چستی و چالاکی بدون لنگر...»<sup>۱</sup>

او در ادامه توصیف این نمایش چنین می گوید:

«زنکی فرانسسه در بالای ریسمان مزبور رفته و بعد از آن شروع به آتشبازی کرده مشارالیها در بالای ریسمان مزبور مشغول به بندبازی است و از هر طرف تیر آتش فشان روانه بود، آتش بازی به آن خوبی تا به حال بنده ندیده ام.»<sup>۱</sup>

شاید تصور بفرمایید که این شیفتگی تنها مربوط به مشاهدات او از اموری مانند نمایشات است که به هر حال شگفت زدگی و شیفتگی حاصل طبیعی آن است؛ اما چنین نیست او در مورد قهوه خانه نیز دچار همین احساسات می شود.

«و اما قهوه خانه و یا آشپزخانه لندن، در هیچ یک از ممالک دنیا قهوه خانه و آشپزخانه مثل لندن ندارد جای برای خواب و نشیمن و جای برای



شام و نهار، و ظروفات نقره و قلع در نهایت صفا و خوبی و پاکیزگی است در جایی که شخص تواند شام و نهار کرده، بخوابد. آن را هتل می‌نامند و قهوه‌خانه جایست که شخص در آنجا رفته، قهوه و چای خورده و کاغذ اخبار خوانده، بیرون رود یکصد و پنجاه هتل و قهوه‌خانه دارد.»<sup>۱۱</sup>

این شیفتگی به همین جا ختم نمی‌شود بلکه در مورد کوچکترین امور و چیزها نیز به قضاوتی عاشقانه و مریدانه میل می‌گردد.

«و بجز آن در محلات و کوچه‌ها و بازارها، دکاکین چند است که آنها را پستی کوک شاپ می‌گویند حلوا و شیرینی‌ها و نخ‌بندها در نهایت نزاکت می‌فروشند و در آن دکاکین مطلقاً دختران شیرینی می‌فروشند و صاحب دکانه‌های مزبور منتهای سعی می‌کنند که دختران خوب صورت برای جلب قلوب مردم و رواج دکان خود در دکانه‌ها آورده باشند بالجمله در هر کوچه که شخص را خستگی عارض شده به دکان حلوا فروشی رفته حلویات و میوه‌جات خورده وجهی داده بیرون می‌رود.»<sup>۱۲</sup>

و باز اجازه بدهید از زاویه‌ای دیگر شاهد جوشش احساسات و عواطف میرزا صالح باشیم. از زوایایی که در تغییر باور و اعتقادات و بینش او نیز بی‌تأثیر نیست. «از جمله ابنیه‌ای که الحق بوی آدمیت و نیکذاتی و خیرخواهی و مروت از آن می‌آید، هاسپتل و یا داراشفایی است که آن را مگدلن هاسپتل می‌گویند. در سال ۱۷۰۸ اهالی انگریز محل مزبور را بنیاد کرده، مقصود از بنیاد آن این است که زنانی که مرتکب اعمال ناشایست گردیده داخل به قبیله فیوج گردیده پشیمان از افعال خود شده، توبه نموده، مراجعت به اوطان خود کنند و به پرهیزگاری مشغول شوند، بالجمله همه ماهه جمعی از زنان فاحشه بخانه‌ی مزبور رفته تائب می‌شوند طریقه توبه آنها این که در اول هر ماه، روز شنبه آنها را داخل بخانه‌ی مزبور می‌نمایند و هر ماهه بیست و یا بیست و پنج نفر به آنخانه می‌شوند. اولاً داخل به اوطاقی مشخص و معین شده دو نفر از اهالی بزرگان آن هاسپتل از آنها تحقیقات کرده و استفسار می‌نمایند که آیا هر کدام فی‌الواقع پشیمان از افعال خود بوده‌اند بعد از تعیین کردن به هر کدام از آنها کاغذی داده که داخل به هاسپتل مزبور شده، اولاً توبه‌نامه به آنها داده و بعد از آن هر کدام را به حجره مکان داده، رخوت و خوراک برای آنها حاضر می‌کنند و معلمی برای تعلیم آنها در مذهب عیسوی هر روزه رفته و آنها را به شغل خیاطی و لوازمات دوزنده‌گی مامور نموده و در این ضمن سعی می‌کنند که منسوبان آنها را پیدا کرده آنها را به خانه‌ی خود برده اگر منسوبان دارند و بخانه خود

رفتند فبها. والی مادام حیات آنها را در آن خانه‌ها نگاهداشته، اگر به شغل خیاطی و یا شغل دیگری ماهر نباشند آنها را تعلیم کرده که امور آنها بگذرد منافع این ابنیه کالشمس فی وسط السماء ظاهر است و ضرور به نگارش آن نیست.<sup>۱۳</sup>

در روزهای یکشنبه در کلیسایی که متعلق به هاسپتال مزبور است زنان تائبه مزبور در پس پرده‌ها نشسته، زیور داوودی را به آواز حزین خوانده و به آن نوا مغنیان ارغنون زده دل را کباب می‌کنند. بنده در دو هفته به کلیسای مزبور رفته در دفعه‌ی اول هنگامی که زنان تائبه شروع به زیور خواندن نموده و مغنی به ساز ارغنون به همان نوا در ترانه آمده خیال توبه‌ی تائیان از یکسو و طریق نیکذاتی و خیرخواهی مردم آن ولایت از جانبی و خوش آواز ارغنون و صوت حزین زنان سوخته‌دل از طرفی، به بنده حمله آورده حالتی به من دست داد که تقریر ندارد؛ نیم ساعت مفصلاً گریه به من دست داد.»<sup>۱۴</sup>

این اولین باری نیست که میرزا صالح به گریه می‌افتد، او بارها و بارها تحت تأثیر مشاهدات خود از نظامات و رفتار و خلق و خوی انگریزی‌ها دچار شگفتی و تأثر شده‌است:

«وداع از دوستان نموده، لیکن از نوع مهمان‌نوازی و غریب‌نوازی و محبت و خوش رفتاری و مهربانی اهالی مستر ابراهیم، بی‌نهایت بنده را ممنون داشت. طرفه‌تر این که مجموع آن قبیله را گریه دست داده، سبحان‌الله! اختلاف مذهب به کجا، مغایرت طریقه از سوی و منافات ولایتی، از سمتی، معهداً نوعی گریه بر اهالی خانه صغیراً و کبیراً دست داد که بنده تا به حال چنین متأثر نشده بودم و حیران گردیدم که این گونه الفت از کجا پیدا شده با دلی پردرد و خاطر پریشان از آنجا وداع حاصل و عازم به ایکستر گردیده.»<sup>۱۵</sup>

چنانچه آمد میرزا صالح جای جای با سؤالی گنگ و مبهم روبه‌رو می‌شود که این گونه نظم و ترتیب و این گونه انس و الفت از کجا پیدا شده، سؤالی که بسیاری از غرب‌گرایان ما را سالهای سال است که در خود پیچیده، گرچه تعدادی از آنان برای این گونه پرسشها به گمان خویش پاسخی علمی و فراگیر یافته‌اند. اما هنوز پدیده‌ی غرب‌زدگی و غرب‌گرایی مسئله‌ای است ناشکفته و نتیجتاً ناشناخته.

و اما میرزا صالح چنان هم سطحی نگر نیست و با تمام قدرت ذهنی خویش تلاش می‌کند تا راز این کامیابی را بیابد اما هر چه بیشتر جستجو می‌کند در گرداب پرشور شیفتگیها بیشتر فرو می‌رود:

«که می‌تواند تصور کند که پرنس ریجنت که پادشاه این شهر بالفعل است یعنی بجز تاج پادشاهی که بر سر او هست همه افعال و احکام ملوکانه او به طریق پادشاه جاری است، کوچهای در آکسفرد استریت بنیاد کرده بنام نامی خود.

یک نفر استاد صنعت کار، مرد فقیری دکانی دارد در میانه کوچه واقع است مدت ششماه است که هر چه سعی می‌کنند که دکان او را داخل به کوچه اندازند قبول نمی‌کند اگر فرضاً بالفعل همه سپاه بر سر او جمع شوند نمی‌توانند به جبر از دست او گیرند و طرفه اینکه، پرنس خود نمی‌تواند ذره‌ای به او ضرر مالی و جانی رساند. ولایتی با این امنیت و آزادی که آن را ولایت آزادی می‌نامند و در عین آزادی به نوعی انتظام پذیرفتند که از پادشاه الی گدای کوچه کلاً موافق نظام ولایتی مقید هستند و هر کدام اندک اختلاف و انحراف از طریقه و نظام ولایتی نموده مورد تنبیه می‌شوند، نه احدی را یارای انحراف است. و در عین آزادی بنوعی مردم صغیراً و کبیراً مقید به نظام ولایتی هستند که احدی را یارای مخالفت نیست مگر اینکه مورد تنبیه شود.»<sup>۱۶</sup>

در اینجاست که میرزا صالح تنها راه یافتن جواب خویش را در مطالعه تاریخ انگلند می‌یابد و به آن مبادرت می‌ورزد تا به انگلستان زمان خویش می‌رسد و با دقت آن را به تصویر می‌کشد، اما باز هم به جز شگفتی بیشتر و شیفتگی افزونتر در مقابل نظامات و پیشرفتهایی علمی و صنعتی انگلند به چیز دیگری دسترسی پیدا نمی‌کند.

«چهار مکتب خانه عظیمی است که اطفال نجبا را تربیت می‌کنند و سواي آن در هر محله دارالشفاهای متعدد ساخته اخراجات بیماران فقرا و تربیت اطفال بی چیز را در آنجا می‌کنند و اخراجات مزبور را ساکنین محله مزبور کلاً و جزاً باید بدهند و هر کس وجوه قسمتی خود را ندهد مورد مؤاخذه خواهد بود...»<sup>۱۷</sup>

در لندن هشت فرقه یا سوسیتی هست که هر کدام از آن سوسیتی جمعی هستند که جمع شده متکفل احوال کاسبکاران می‌شوند. مثلاً یک فرقه و یا سوسیتی درصدد ترتیب فلان صنعت هستند و دیگری تربیت فلان. و هر کدام از اهل صنعت کار و ارباب علوم و صنایع و بدایع و علوم ترقی کرده و یا اختراعی نموده، سوسیتی مزبور حمایت به او نموده، انعام به او داده سایرین را نیز ترغیب در کسب مرجوعه متعلقه به آنها میکنند.<sup>۱۸</sup>

در لندن یکصد و بیست و دو خانه است که در هر کدام از خانه‌ها جمعی کثیر کارگذار آن خانه‌ها است شغل اهالی آن خانه‌ها این که هر کدام از فقرا و مساکین

ناقص الاعضا و یا پیر و ناقص العقل بالجمله هر کس از کار افتاده قادر به شغل و کسبی نیست در آن خانه ها برده، خوراک و رخوت و محل خواب به آنها داده که از دست نروند.<sup>۱۹</sup>

در انگلند طریق ترسیل و ایصال نوشتجات مصحوب کوچ بنهجی خوب و مرغوب می باشد. هر شنبه در لندن در ساعت هشت یعنی هشت ساعت از ظهر گذشته سی و هشت کوچ از لندن به ولایت انگلند و اسکاتلند و ویلز و لواحقات می رود.<sup>۲۰</sup>

در هر ساله بیست و پنج میلیون کاغذ اخبار در کل انگلند چاپ می شود. این چشمه ایست که مبالغ لاتعدو لاتحصی، بدون این که به احدی ضرر رسد، خراج شاهی، عاید می شود. مثلاً هر کس مطلبی دارد و می خواهد به همه انگلند اطلاع دهد شش شلنگ و نیم دادن را چندان چیزی نمی داند و استادان چاپخانه بعد از این که وجه مزبور را گیرند اگر نصف آنرا به دیوان دهند چندان زور به آنها نمی رود و در این ضمن مبالغ خطیری عاید دولت می شود - در لندن بیست و دو مسکن ضمانت خانه است ... و شغل ضمانت خانه ها این که هر که را کشتی ای است اجناس آن فلان مبلغ شده در ضمانت خانه مزبور رفته، قیمت کشتی و اجناس خود را به قلم داده اگر کشتی او به سلامت رفته مراجعت کند، فلان مبلغ را به ضمانت خانه می دهد و اگر ضرری به کشتی رسد و یا غرق شود قیمت کل کشتی و اجناس آنرا از ضمانت خانه مزبور می گیرد.<sup>۲۱</sup>

در لندن چهار پارک می باشد یعنی باغ عام.<sup>۲۲</sup>

در بالای رود لندن که عبارت از تمز باشد چندین پل از آهن و سنگ ساخته اند.<sup>۲۳</sup>

بعد از اتمام پل مزبور در دو طرفه ی آن آدمی نشانیده، هر آدم یک پول سیاه می دهد و هر اسب پول سیاه و هر گاری نه یا ده پول سیاه و گاری بارکش بقدر چرخ آنها وجهی داده. مادامی که وجه اخراجات پل مزبور جمع نشده مردمان در سر پل نشسته از مردم پول می گیرند و هنگامی که وجه اخراجات آنها داده شد فوراً آدم را از آنجا برداشته...<sup>۲۴</sup>

نقاشان شهر در آنجا آمده جمعی که از اهالی آکادمی هستند هر روز و شب به نقاشی مشغول هستند هر یک نفر مرد و یا زن وجهی داده دو ساعت او را برهنه کرده شکل او را می کشند و در مدت یکسال هر کدام از نقاشان آنجا و سایر نقاشان لندن که صورتی کشیده اند، کار خود را در اوایل تابستان به اوطاقهای متعلقه به نقاشان گذارده، مردم شهر، هر روزه جمع کثیری به تماشای صورتها رفته، وجهی که عاید شود کلاً به خرج اطفال یتیم نقاشانی که شده و مال دنیوی نداشته که اطفال آنها صرف

کنند، می‌رسانند.»<sup>۲۵</sup>

او هر چه بیشتر می‌کاود بیشتر غرق می‌شود تا جایی که با یک پاسخ گنج‌کننده‌تر و گنگ‌تر از سؤال، خود را از این کشاکش دردناک خلاص می‌کند:

«قواعد دولرداری و قوانین مملکت انگلند مخصوص است به خود انگلند به این معنی که هیچکدام از ممالک دنیا نه به این نحو منتظم است و نه به این قسم مترتب. سالها جانها کنده و خونها خورده و خونها ریخته‌اند تا این که به این پایه رسیده‌است.»<sup>۲۶</sup>

میرزا صالح به خصوص در آخر سفر پر خاطره‌اش با تلخکامیها و ناگواریهایی نیز رویه‌رو می‌شود:

«از جمله اشخاصی که بالفعل در لندن به دست ابن‌الوقتئی قوم انگریز گرفتار شده شیخ محی‌الدین غلام حیدراست مشارالیه از جمله اهالی و قوم هندو بوده. در ایام طفولیت به شرف اسلام مشرف و در خدمت نواب ایازعلی‌خان نواب‌بدنور در آمده و مدتها در خدمت معزی‌الیه بوده. دختری از منسوبان نواب معزی‌الیه به عقد خود در آورده. در اوقاتی که نواب حیدرعلی و بعد از آن تیپو سلطان والی ملک دکن را با طایفه انگریز نزاع بوده چون ملک بدنور از جمله توابع ملک دکن محسوب می‌شد نواب ایازالدوله از راه بی‌حقوق به تیپو سلطان حق نمک او را فراموش کرده ملک مزبور را به دست طایفه انگریز داده و خود خدمت کمپانی هند را ترجیح به ولی‌نعمت خود داده، سرداران قوم انگریز او را خطاب به پاهزاده گئی کرده. چهل هزار رویه در ماه موجب به او قرارداد کرده و بعد از این که تیپو سلطان را مقتول و ملک دکن را به حیطة تصرف در آورده ماهی چهارهزار رویه قرارداد کرده و کاغذی به او داده که اولاً او پشت در پشت موجب مزبوره را هر ماهه گرفته باشد. بعد از فوت او کمپانی هندوستان پسر او نواب فیاض‌علی‌خان را به جای پدر نواب نموده و چهار هزار رویه ماهیانه‌ی پدر او را دوهزار کرده و به تدریج بنای پدرفتری با معزی‌الیه گذارده و در ماهی او را به هزار رویه رسانیده معزی‌الیه مبالغی مقروض شده، چاره‌ی او به جایی نرسیده.»<sup>۲۷</sup>

گرچه میرزا صالح در اینجا به آن روی سکه انگلند نگاهی انداخته و مشاهده نموده که آنها با دیگران چگونه رفتار می‌کنند، اما جز همان تأثر و گریه همیشگیش چیز دیگری از این تجربه با خود به ارمغان نمی‌آورد.

«در مراجعت از آنجا شیخ‌محی‌الدین و میرافضل‌علی، کسانی که از جانب نواب فیاض‌علی‌خان به این ولایت آمده به دیدن بنده آمده، حق مطلب

این است که در این عرض عریض نوع محبت که از آنها مشاهده افتاد و از سویی عدم فراغت آنها از این ولایت و گرفتاری آنها بحدی به بنده زور آور شد که بی نهایت گریه بر من دست داده.»<sup>۲۸</sup>

ماجرای مشاهده آن روی سکه انگلند یعنی رویه استعماری یا به قول میرزا صالح ابن الوقتی تنها به مشاهده مصیبتی از دور بر سرزمینی دورتر و بر مردمانی استعمارزده ختم نمی شود او خود نیز دو مورد را شخصاً تجربه می کند:

«مشارایه مطالبه هجده اشرفی با جاقلو نمود، اگر چه این گونه مطالب را در این مکان نوشتن، خوش آیند نیست. لیکن چون برخی از صاف بازی اهالی این ولایت قلمی نموده بوده، این فقره را نیز عرض میکند که مردم همه اهالی این ولایت را مردمانی درست ندانند.»<sup>۲۹</sup>

او در ادامه شرح ماجرای که یک نفر انگلیسی که به قول خودش مدتها با او آشنا بوده و چون فهمیده میرزا صالح عازم سفر است او را سرکیسه نموده چنین می گوید:

«الحق تا به حال در این ولایت کسی بنده را به این نحو مغبون نکرده است.»<sup>۳۰</sup>

او در بازگشت خویش نیز با آن روی چهره انگلند و تمدن غرب بیشتر آشنا می شود.

«در این کشتی از جمله چیزهایی که قابل تذکار است اینکه، کپتن کشتی مسمی به مستر ولکز الی پنج روز به ما شام و نهار صحیح داد بعد از آن به تدریج در تقلیل آذوقه و اوضاع ما کوشیده اولاً کار او اینکه شبها شمعی به رفقا می داد که توانند کتابی بخوانند، شمع مزبور را موقوف داشته عذر او اینکه حذف می کند که شاید آتشی در کشتی افتاده همه بسوزند، فانوسی به جای شمع در کشتی آویخته، فانوس مزبور به اصطلاح مثل چراغ دزدان بود هیچ روشنی نداشت ثانیاً کاری که کرده اینکه همه روزه حلوایی به ما می داد که بعد از شام بخوریم. حلوا را موقوف کرده و با وجود اینکه مرغ بسیاری برداشته بود، مرغ را بدل به گوشت گاو نمکین کرده و نان سفیدی که می داد بدل به بسکماج هزارسال مانده کرده، خیال او اینکه اجرت راه همه را از دولت انگریز گرفته و قیمت خوراک همه را نیز گرفته ما جمعی غریب و بی وقوف هستیم در میانه هر چه فریاد کنیم کسی به داد ما نخواهد رسید و از اسلامبول هیچکدام مراجعت نخواهیم کرد که به کسی شکایت کنیم و از سویی بنای بد رفتاری را با نوکران ایلچی گزارده.»<sup>۳۱</sup>

آیا عصر بیداری میرزا صالح شروع شده؟ او با مشاهده آن روی سکه به حقایقی دست خواهد یافت؟ آیا غریزدگی یک گذار در مسیر کشف راه و روش تمدن است؟ این مشاهدات چه تأثیری در برداشتهای میرزا صالح خواهد داشت؟ او در بازگشت به جزیرهٔ مالت می‌رسد و در آنجا در خانه‌ای متعلق به یک نفر انگلیسی اتاق اجاره می‌کند.

«در خانهٔ او منزل کرده، دو ساعت توقف نموده بعد از آن کپتن کشتی و مستر رابنسان و ما شام خورده، خوابیدیم. در آن خانه افسران انگریزی متوقف این جزیره و تجاران انگریزی کلاً شام می‌خورند و بعد از آن بازی است که آن را بیل رد می‌گویند. بازی مزبور در کل فرنگستان عل‌الخصوص در میانهٔ روس شیوعی دارد و در این خانه اوطا قی پهلوی منزل خواب ما به جهت بازی مزبور معین کرده، افسران به بازی مشغول بودند تا مدت مدیدی صدای بازی آنها ما را نگذاشت بخوابیم.»<sup>۳۲</sup>

دیگر از آن شور و شوقها و شیفتگی خبری نیست، اما انتقادات نیز بسیار پیش‌پا افتاده و سطحی است. اما در همین بازگشت جرئت او در گشودن زبان انتقاد بازتر می‌شود و مانند کسی که از خواب بیدار شده باشد با برخورد با مسائل تلاش می‌کند هر دو سوی مسائل را ببیند. او از کلیسای کاتولیک این گونه نقل می‌کند:

«و در هر کدام از اوطاقها پرده‌های ابریشمین قرمز آویخته‌اند و درب آن صندوقهای چند است که یک نفر کشیش در آنجا نشسته مردم به کانفشان آمده، کانفشان این است که هر کس از زن و مرد و برنا و پیر کتابیک همه روزه و اگر ممکن نیست در هفته دو روز یا اقلاً یک روز در نزد کشیشان آمده و قایمی که به آنها گذشته به کشیش مزبور اقرار نموده و عقاید و خیالات خود را به آنها گفتند کشیش مزبور در شکست و بست اعتقادات آنها کوشیده بالجمله هر کدام از اول عمر الی آخر عمر افسار خود را به دست کشیش داده مادام حیات هر چه به آنها روی دهد، خواه امورات دنیوی و خواه اخروی و خواه خیالات هر روزه خود به کشیش خود گفته و کشیش مزبوره اعتقادات خود او را درست می‌کند علی‌الظاهر مقصود ازین عقیده این بوده است که عوام‌الناس رامانع از ارتکاب معاصی نمایند. هیچکس مرتکب اعمال شنیعه نگردد و یا خیالی در خاطر نگذراند و کشیش مزبور آنها را از عذاب الهی ترسانیده باشد، لیکن بالفعل شغل و کسب کشیشان این است که هر کس در نزد آنها رفته اقرار به تقصیرات خود کند، وجهی به کشیش مزبور داده، هر تقصیری دارد او

را بخشیده و بخشش نامه به او داده، بعد از آن خود را بدون تفصیرات مزبور می‌داند، و باین واسطه هر کس در نهایت جرات مرتکب اعمال شنیعه می‌شود و خاطر او جمع است که اعمال قبیحه او بعد از گرفتن بخشش نامه بدل به اعمال حسنه می‌شود و زیاده ازین کشیش کتابیک مطلقاً نکاح نمی‌کند و حرام می‌دانند که کشیشان زوجه گیرند، لهذا هر کدام از آنها بخواهند مرتکب اعمال قبیحه و دست‌درازی به زنان می‌شوند فی‌الحقیقه جمعی گوسفند را به دست گرگ سپرده‌اند که شبانی آنها را کنند و بالفعل در آن شهر زیاده از چهل کلیساست.»<sup>۳۳</sup>

به نظر می‌رسد که بالاخره دوره بیداری میرزا صالح آغاز شده است اما با کمی توجه مشاهده می‌کنیم که نقد و بررسی میرزا صالح از کلیسای کاتولیک دقیقاً همان ارزیابی یک انگلیسی پرستان است و آنچه او به عنوان مکاشفه خویش ابراز می‌دارد همان آموخته‌های او در دوران تحصیل از انگلیسی‌های پروتستان است. با این وجود کم‌کم عنصر دین ستیزی یا بهتر است بگوییم نوعی اعتقاد ستیزی از هر نوع آن، در گفته‌های میرزا صالح آشکار می‌شود و آن چشمان غمزده پر از اشک، جای خود را به چشمانی دریده می‌سپارد و در حقیقت دوره فحاشی و هتاک‌ها آغاز می‌شود. شاید بتوان این روند را برای سایر غربزدگان به عنوان یک راه آشنا برشمرد. او می‌نویسد:

«قریب به قلعه چه مزبور کلیسایی است که کشیشان نزدیک به ما آمده، ما را به زیرزمینی برده، صورتی از سنگ مرمر سفید در نهایت نراکت و استادی تراشیده صورت مزبور شکل سنت پال یکی از حواریین و یکی از شاگردان حضرت عیسی بوده کشیشان مزبور مذکور نمودند که سنت پال در آنجا ظهور نموده و به یادگار او از سنگ صورت او را تراشیده‌اند یکی از آنها خرده سنگی از پای صورت مزبوره داشته به دست بنده داد و مذکور نمود که هر که را مار و عقرب زند این خرده سنگ را در بالای آن مالیده، زهر و آزار او ساکت می‌شود و بنده سنگ پاره‌ی مزبور را گرفته شکرگزاری او را به جای آورده به غلام خود مبارک دادم و به لفظ فارسی گفتم، در وقتی که بیرون روی آن را به دور انداز، سایر رفقا را خنده دست داده و بنده را انفعالی دست داد و کشیش مزبور یافت که ما بی‌اعتقادیم و استهزا می‌کنیم زیاده ازین معجزات به ما بیان نکرد.»<sup>۳۴</sup>

کم‌کم به پایان سفرمان با میرزا صالح نزدیک می‌شویم، گرچه هنوز سفر ما پایان پذیرفته و هنوز در ابتدای راه هستیم، برخی از صحنه‌هایی را که از نظر گذرانندیم



چندان آشنا بودند که کمتر به نظر می‌رسید ما با آنها بیش از یک قرن و نیم فاصله داریم. انگار که بارها و بارها آنها را از نزدیک مشاهده کرده‌ایم. اما سئوالاتی که مطرح کرده بودیم و سئوالات دیگری در ارتباط با غریزگی و غرب‌گرایی هنوز فرا راه ماست و شاید بجا باشد مجدداً با احساسات و عواطف میرزا صالح در روزهای نخستین ورودش به انگلند همراه شویم، شاید بیشتر به سیر تحولی ابعاد بینشی او آشنا گردیم. او در همان روزهای غربت و تنهایی که از گزند دسایس اطرافیان نیز درامان نیست چنین می‌نویسد:

«بالجملة از قراری که شنیده و می‌شنوم، نه به حدی بنده را در ایران بی‌آبرو کرده‌اند که وصف آن را توان کرد لیکن معهذا توسل بنده به حبل‌المتین توکل آن کسی است که مقلب‌القلوب است و مدیرالامور. آخر اگر بالفعل مبنی بر مصلحتی از مصالح چنین صلاح دانسته است که را چنین جلوه داده باشد. البته هر چه جزای اعمال من است خواهد داد و هرگز مرا ناامید از درگاه خود نکرده قطع نظر از آن، دم از چون و چرا زدن خلاف طریقه رضا و تسلیم است هر چه پیش آید.

ما نداریم از قضای حق گله عار نایند شیر را از سلسله

هر وقت هر ناملایمی که به من روا داد و می‌دهد مجبوراً خود را متوسل به درگاه او کرده و اندک الفتاحی که روی می‌دهد مجدداً درصدد فراموشی می‌کوشم این حالت دلالت بر حنف نفس من می‌کند و خدای خرد حکیم علی‌الاطلاق ایضاً چیزی و حکمی که علی‌الظاهر منافی طبع من است در پیش راه آورده که بار دیگر روی دل را به سوی او آورده، خود را فارغ از یاد او ندارم به مضمون این مقال و مطبق این حال شعری به خاطر آمده معروض می‌شود.

خلق را با تو بد و بدخو کند تا ترا ناچار روی آنسو کند»<sup>۳۵</sup>

تا حدودی با سیر تحولی نگرش میرزا صالح به جهان و تمدن آشنا شدیم. شاید بجا باشد که او را رها کنیم و به نگاه تقی‌زاده بپردازیم. چه، تقی‌زاده به هر حال انبانی از تجربه میرزا صالح‌ها را نیز بر دوش دارد. گرچه تقی‌زاده‌ها فرزند خلف میرزا صالح‌ها هستند، اما تفاوتی آشکار در بعد بینشی آنها دیده می‌شود. تقی‌زاده در ادامه همان سخنرانی می‌گوید:

«و در این مرحله در واقع عالیترین درجه تمدن بشری از بدو تاریخ انسان تا نهضت مدنی و علمی اخیر اروپا پس از رنسانس یعنی دوره تجدد و احیاء علوم و آداب یونانی از نیمه دوم قرن ۱۵ مسیحی به وجود آمد که زاینده روح و عقل

و فعالیت فکری و علمی قومی بود موسوم به هلی (یعنی یونانیان) این نهضت علمی و مدنی و ادبی و فکری و عقلی که از قرن ششم قبل از مسیح یعنی عصر تالس و فیثاغورس تعالی گرفت سرچشمه علم و تمدن و منبع فیض کمال بشری برای دنیا بود و به حقیقت نور عظیمی در آن قطعه زمین و در میان آن قوم ساطع شد و طلوع کرد که مانند آفتاب جهانتاب تمام ستاره های قوی و ضعیف تمدنهای دیگر و علم و صنعت سایر نواحی عالم را چه قبل از خود و چه بعد از خود تحت الشعاع انداخت...<sup>۳۶</sup>

برای مثال می خواهم عرض کنم که در ممالک اسلامی و ایران هم که بواسطه ترجمه کتب یونانی به عربی و استفاده از علوم یونان و قرنهای مطالعه و بحث و تتبع و غور در آنها، حکماء و علمای زیاد پیدا شد و مانند فارابی و ابن سینا و ابن رشد و بسیاری دیگر از آن منبع فیض کسب روشنائی کردند. ولی مقلد یونان مانده کمتر چیزی ابتکاری بر آن علوم - که علوم اوائل می نامیدند، افزودند تا همین عصر ما یعنی اوائل قرن چهاردهم، یونان کعبه علم و سرمشق معرفت شمرده می شد به طوری که در عهد جوانی من که منطق و حکمت قدیم نزد علما و مدرسین می خواندیم، همیشه خاک یونان را منشاء علم و سرشته حکمت می شمردند تا آنجا که افسانه ای بین آنان رواج داشته و به شاگردان خود میگفتند که در خاک یونان خاصیت فوق العاده سحر آسانی هست که وقتی که کاروانهای مسافری از آنجا عبور می کنند در ورود به آن سرزمین در خاطر هر کسی از مسافرین همه آنچه در عمر خود دیده و شنیده و فراموش کرده به ناگهان بیدار می شود و به یادشان می آید و چون از سرحد یونان خارج می شوند باز از ذهن آنها فراموش می شود. هنوز دانایان مغرب زمین به علم و تمدن یونانی به نظر اعجاب می نگرند. چنانکه چند سال پیش بالدوین رئیس الوزراء انگلیس در مجالس ملی آن مملکت در ضمن نطق خود قریب باین مضمون گفت که بعضی علوم مادی و صنعتی از زمان حکمای یونان تا حال خیلی ترقی فوق العاده کرده ولی شک دارم که فهم و عقل و علم مبنی بر تفکر انسانی قدیمی بالاتر از عهد ارسطو رفته باشد. رومی ها و سریانی ها و مسلمین قرون اولای اسلامی بوسیله ترجمه از یونانی مایه عظیمی از تمدن و علم و هنر خود ما از آن منبع اخذ کردند...<sup>۳۷</sup>

آنچه به عنوان تفاوت بینش تقی زاده و میرزا صالح به عرض رساندم از این زاویه است، یعنی تقی زاده ها اساساً فقط یک ریشه و یک سمت برای تمدن بشری قائل هستند و هر آنچه را در این راستا قرار گیرد، در راستای تمدن بشری می دانند و آن

ریشه همانا تمدن یونانی است که محورهایی را نیز از آن مطرح می‌کنند، مثل آزادی، وطن، ملت، تساهل. اما میرزا صالح‌ها که به گمان ما در مرحله شیفنگی قرار دارند، گرچه به صراحت و روشنی وارد این بحث نشده‌اند که آیا تنها یک مسیر ترقی برای بشر وجود دارد؟ و اگر یک مسیر ترقی بیشتر فراروی بشر نیست آن تمدن یونانی است یا خیر؟ و آیا ادیان و مکاتب الهی زیر فصلهایی از تمدنهای بشری هستند یا مشرف بر مدنیت و تمدنها؟ و بسیاری از سئوالات دیگر حول و حوش این مسئله. اما از جای جای نوشته‌های آنان می‌توان به این نتیجه رسید که هنوز مانند تقی‌زاده‌ها به قطع و یقین به چنان نتیجه‌ای نرسیده‌اند و لاقلاً پیشرفت یک تمدن را دلیل لازم و کافی برای طرد سایر تمدنها و مکاتب نمی‌دانند. میرزا صالح می‌گوید:

«در یک ساعت بعد از ظهر به گلاستر رسیدیم، میس بلچ‌لی نام، دختری متمول و زاهد و مقدس از سلسله مترث. دختری در کمال فصاحت و کمال، با میرزاجعفر و بنده و سایر رفقا سالها بود که آشنایی داشت و گویا به زعم خود چنین یافته بود که اگر ماها در زبان انگریزی ماهر شویم و انجیل آنها را بخوانیم و از کته دین عیسوی باخبر شویم، البته داخل به دین عیسوی خواهیم شد، و به آن ملاحظه به هر کدام از ماها جداگانه محبتها کرده و با مردمان صاحب دینی و تقوی آشنا کرده و ما هم سالها بود که با مشارلیها و رفقای او به مباحثه مشغول بودیم، مشارلیها در آنجا بود از آمدن ما خبردار شده با عمومی خود به دیدن ما آمده و هر دو را به منزل عمومی خود برده شب در آنجا شام خورده جمعی از دختران به گل و مقدس در آنجا آمده الحق تا یک ساعت قبل از نصف شب با دختران مزبوره چرند گفتیم و بعد از آن به منزل خود رفته.»<sup>۳۸</sup>

در صورتی که تقی‌زاده بر مبنای مطالعات تاریخی، البته همان تاریخ و تحلیل تاریخی که غرب پس از رنسانس برای تمام جهان نوشت و به زعم خود کشف حقایق به صورتی کاملاً روشن و صریح تمدن یونانی را تنها راه پیشرفت بشر دانسته و ادیان و مکاتب را به عنوان سرپلهایی مقطعی می‌انگارد که کاملاً تمدن یونانی بر آنها اشرف دارد. او در ادامه می‌گوید:

«پس از ظهور و انتشار علم و تمدن یونانی ملل دیگر آسیای غربی و آفریقای شمالی و اروپای جنوبی و حتی هندوستان، به تدریج از آن مدنیت استفاضه و بهره یافتند و پیرو یونان شدند. در ایران از عهد داریوش اول هخامنشی تا زمان ناصرالدین شاه قاجار برای رفع احتیاجات صحی از طب یونان استفاده می‌کردند. داریوش برای معالجه پای خود که مفصل آن پیچ

خورده بود ابتدا به اطبای مصری مراجعه کرد ولی فایده‌ای ندید پس به طیب عالیقدر یونانی به اسم رموکدس از اهالی کروتون در جزیره ساموس که در دربار پولیکرانوس جبار آن جزیره بود و بدست اوروتیوس والی ایرانی سارد پایتخت قدیم لیدی افتاده بود و بعدها بشوش آورده شده بود مراجعه نمود و او بدون استعمال فشار و زحمت معمولی اطبا، پای داریوش را معالجه کرد.<sup>۳۹</sup>

تقی زاده با تکیه بر اینگونه شواهد، تلاش می‌کند تا شعار پس از رنسانس غرب را که یک تمدن و راه پیشرفت بیشتر پیش روی بشر قرار ندارد و آن تمدن یونانی است اثبات نماید.

در جای دیگر می‌گوید:

«پس از تسلط اسکندر و اخلاف او یعنی سلوکیها با ایران، زبان و آداب یونانی در ایران خیلی رواج گرفت، حتی پادشاهان اشکانی خود را در سکه‌های خودشان که قریب پانصد سال بخط یونانی ضرب میکردند با افتخار «فیل هلن» یعنی محب یونان و باصطلاح امروزی فرنگی مآب می‌نامیدند.»<sup>۴۰</sup>

تقی زاده برای اثبات نظریه خود پا را فراتر نهاده ایران باستان را جیره خوار فکری و فرهنگی یونان می‌شمارد. او می‌گوید:

«بسیاری از کتب یونان از هر نوع در قرون چهارم تا هفتم مسیحی به سریانی ترجمه شد و نسطوریها در مهاجرت از مملکت روم به قلمرو ایران در سنه ۴۸۹ مسیحی آن آثار را به ایران آوردند و در مراکز استقرارشان در ایران رواج دادند و مدارسی تاسیس نمودند که یکی از آن مراکز علمی جندی شاپور بود که حالا آثاری از آن شهر در شاه‌آباد نزدیکی اهواز توان دید و در عهد اسلامی همین کتب سریانی به زبان عربی ترجمه شد و از نیمه دوم قرن دوم علوم یونانی چه به وسیله ترجمه آن کتب سریانی ترجمه شده از یونانی و چه از طریق ترجمه مستقیم از یونانی به غربی در بین مسلمین انتشار یافت و به این وسیله تمدنی عالی در ممالک اسلامی با مراکز علمی پرمایه بوجود آمد که بعد از دوره اول تمدن قدیم یونان تا قرون اخیر در تاریخ بشری نظیری نداشت.»<sup>۴۱</sup>

او در تمام نقاطی که متوسل به ارائه اسناد تاریخی می‌شود از یک نگاه یکسویه مسائل را بررسی می‌کند. چنانچه در جای جای صحبتهای خود مسائل تبادل فکری فرهنگی را تنها از ریشه یونانی قابل بررسی می‌شمارد و هرگز برای مبادلات فکری و فرهنگی که غرب و به قول او تمدن یونانی از شرق چه از ایران و اسلام و چه از چین و تمدنهای دیگر گرفته ارزشی قائل نیست. راستی از یاد بردیم که بخشی از سفرنامه میرزا صالح را بازگو کنیم. شاید به این دلیل که در وهله نخست به نظر نمی‌رسید از

اهمیتی برخوردار باشد. ولی حالا که بحث حول و حوش تمدن یونان و روم دور می‌زند، انگار همان مشاهده پیش پا افتاده میرزا صالح مفهوم دیگری پیدا می‌کند. او می‌گوید:

«مکتب خانه‌ایست که جوانان طلاب را امتحان می‌کنند به آنجا رفته طریقه امتحان آنها این که جوانانی که از برای تحصیل علوم به آکسفورد می‌آیند، مدت سه چهار سال تحصیل می‌کنند و هر ساله ممتحنین در یک جا جمع شده، فرضاً شخصی در زبان لاتین و گریک تحصیل کرده معلم گریک و لاتین آمده در صدر مجلس نشسته درسی که خوانده‌اند از ابتدا الی انتها از او پرسیده، هم ممتحن و هم ممتحن از حفظ، سؤال و جواب میکند و جوابی که از او می‌شود ایضاً باید از حفظ باشد اگر فی الواقع در تواریخ یونان و مردم و وقایع اتفاقیه آنها و قواعد علوم و ضوابط صرف و نحو متداوله آنها اطلاع تامی دارد بعد از آن نوشته به او داده و مدرس بزرگ مرتبه‌ای به او داده که بین الامثال سرفراز بوده و سایرین را نیز تطمیع به تحصیل نمایند.»<sup>۴۲</sup>

آیا این سیاست گذاری آموزشی غرب در پرورش تقی زاده‌ها بی‌تأثیر بوده؟ در پرورش مورخین متأخر غربی بی‌اثر بوده‌است؟ به جهت اینکه از بحث اصلی دور نمایم به ادامه سخنان تقی زاده می‌پردازیم:

«چه، در قرون گذشته دین و مذهب مهم‌ترین و قوی‌ترین و مؤثرترین عامل اجتماعی بوده و استیلاء و تسلط عظیم فوق‌العاده بر افکار و اذهان و اعمال و زندگی افراد و جامعه‌ها داشته و شاید نود درصد امور زندگی تحت تأثیر عقاید و افکار دینی جریان داشت. و به همین جهت مسلمین تمدن غربی را که در بین ملل مسیحی ظهور کرده و رواج گرفته بود تمدن مسیحی شمرده و از نظر اجتناب از تشبه به کفار در هیچ امری حتی امور دنیوی صرف و علم و تمدن هم تقلید کفار را جایز نشمردند و از بزرگترین عالم اسلامی (یعنی ابوریحان بیرونی) که این نوع اجتناب از تشبه را تمسخر کرده پیروی نکردند، و این حالت افتراق و اجتناب در قرون اخیر به مرور زمان در تحت قیادت پیشوایان متعصب و بسیار شدیدالعمل و مخصوصاً مسلمانان ایرانی - دوام کرده و روز به روز شدت گرفت و نمونه آن حکایت خاک ریختن است به جای قدم سفیر فرنگی که در دربار شاه طهماسب صفوی آمده بود و در دوره قاجاریه هم تحفیف نیافته بلکه از بعضی جهات سخت‌تر و بدتر هم شد.»<sup>۴۳</sup>

و پس از ارائه اسناد و شواهدی دیگر تقی زاده حرف آخر یا پیشگویی نهایی را بر مبنای نظریه خود یعنی لزوم اخذ تمدن خارجی به معنی تمدنی که ریشه در یونان باستان

«هر کس هر چه می‌خواهد بگوید به نظر من بدیهی است که بزرگترین تکانی که در ایران برای شکستن طلسم جهالت و تعصب و عقب‌ماندگی بوجود آمد در آخر ربیع اول قرن چهاردهم با طلوع مشروطیت بود و از آن تاریخ است که فجر تمدن و بیداری ساطع شده و رخنه‌ای در بنیان سد جاهلیت پیدا شد که سال بسال در وسعت بود و نهضتی ولو ضعیف برای کسب تمدن جدید عصری و آزادی آغاز شد و اگر چه این تحول بسیار ضعیف بوده و هست و برخلاف آنچه در نظر بعضی متجددین می‌نماید هنوز از هزار قدم پنج قدم بیش نرفته‌ایم و دقایقی بیش از صبح نگذشته و تا طلوع کامل آفتاب تمدن مراحل بسیار در پیش داریم و هنوز در غالب نواحی ایران همان روح شاه پهماسب و اجتناب از غیر مسلم باقی است. شکی در این نیست که آن نهضت قوت می‌گیرد و خواهد گرفت و قطعاً اگر آزادی سیاسی و اجتماعی محدودتر نشود طی دوره بین‌الطلوعین یا تاریک و روشنی تا طلوع کامل خورشید خیلی طولانی شد و بدون آنکه غیب‌گویی کنم امید آن دارم قبل از آخر قرن پانزدهم نور تمدن حقیقی در این مملکت بسط یافته و استبداد و تعصبات جاهلی راه زوال خواهد گرفت و معرفت و تربیت محدود به قلعه‌های مدارس عالیه طهران و حوزه جوانان آشنا بزبانهای فرنگی نمانده بین سکنه ولایات دوردست کرمان و سواحل خلیج فارس و بلوچستان و اهالی بشاکرد و لرستان و طیس و غیره هم انتشار خواهد یافت ... لذا عرض میکنم منظور من از تمدنی که غایت آمال (محدود) ما باید بشود تنها با سوادِ اکثریت مردم و فراگرفتنشان مبادی علوم را یا تبدیل عادات و لباس و وضع معیشت ظاهری آنها به عادات و آداب مغربی نیست، بلکه روح تمدن و فهم و پختگی و رشد اجتماعی و روح تساهل و آزادمنشی و آزاده‌فکری و مخصوصاً خلاص از تعصبات افراطی و متانت فکری و وطن دوستی محکم ولی معتدل، شبیه به وطن پرستی مغربیان و شهامت و فداکاری در راه عقاید خود است، که هنوز باین مرحله نزدیک نشده‌ایم.»

با وجودی که این جلسه نیز به درازا کشید اما سئوالاتی اساسی فراروی ما قرار گرفت که به نظر می‌رسد پاسخ به آنها راهگشای بسیاری از مسائل فرهنگی کشور ما و شاید سایر ملل عقب مانده باشد.

آیا تمدنها مشرف بر ادیان و مکاتب الهی هستند؟  
 آیا تمدنها معادل ادیان و مکاتب هستند؟  
 آیا تمدن یونانی تنها تمدن پویا و زایای بشریت است؟

و آیا مسیری که کلیه غریزندگان و غرب‌گرایان مسلمان و بلکه جهان‌سومی‌ها طی کرده‌اند لاجرم از گذرگاه تقی‌زاده عبور نمی‌کند؟

### توضیحات

(۱) اخذ تمدن خارجی، خطابه سید حسن تقی‌زاده، یقیناً، سال سیزدهم، شماره نهم، آذرماه ۳۹ ص ۴۲۰-

۴۱۹

(۲) گزارش سفر میرزا صالح شیرازی، ویرایش همایون شهیدی، تهران، مؤسسه انتشاراتی راه نو، چاپ اول،

۱۳۶۲، ص ۲۰۵

(۳) همان

(۴) همان، ص ۲۸۷

(۵) همان، ص ۳۴۴

(۶) همان، ص ۳۰۴

(۷) همان، ص ۳۰۵

(۸) همان، ص ۳۰۴-۳۰۳

(۹) همان، ص ۳۰۶

(۱۰) همان، ص ۳۰۷

(۱۱) همان

(۱۲) همان، ص ۳۰۸-۳۰۷

(۱۳) همان، ص ۳۰۳-۳۰۲

(۱۴) همان، ص ۳۰۳

(۱۵) همان، ص ۲۰۳

(۱۶) همان، ص ۲۰۵

(۱۷) همان، ص ۲۸۹-۲۸۸

(۱۸) همان، ص ۲۹۰

(۱۹) همان، ص ۲۹۱-۲۹۰

(۲۰) همان، ص ۲۹۱



۲۱) همان، صص ۲۹۳ - ۲۹۲

۲۲) همان، صص ۲۹۵

۲۳) همان، صص ۲۹۷

۲۴) همان

۲۵) همان، صص ۳۰۹

۲۶) همان، صص ۳۶۲ - ۳۶۱

۲۷) همان، صص ۳۷۰

۲۸) همان، صص ۳۷۱

۲۹) همان

۳۰) همان، صص ۳۷۶ - ۳۷۵

۳۱) همان، صص ۳۷۸ - ۳۷۷

۳۲) همان، صص ۳۷۹ - ۳۷۸

۳۳) همان، صص ۳۸۲

۳۴) همان، صص ۱۸۴

۳۵) اخذ تمدن خارجی، خطابه سید حسین تقی زاده، نشر در یغما سال سیزدهم، شماره نهم، آذر ۳۹ صص

۴۲۱

۳۶) همان، صص ۴۲۲ - ۴۲۱

۳۷) گزارش سفر میرزا صالح شیرازی، ویرایش همایون شهیدی، تهران، مؤسسه انتشاراتی راه نو، چاپ اول

۱۳۶۲، صص ۳۴۶ - ۳۴۵

۳۸) اخذ تمدن خارجی، خطابه سید حسن تقی زاده، نشر در یغما سال سیزدهم، شماره نهم، آذر ۳۹ صص

۴۲۲

۳۹) همان، صص ۴۲۳

۴۰) همان

۴۱) گزارش سفر میرزا صالح شیرازی، ویرایش همایون شهیدی، تهران، مؤسسه انتشاراتی راه نو، چاپ اول

۱۳۶۲ - صص ۳۳۹ - ۳۳۸

۴۲) اخذ تمدن خارجی، خطابه سید حسن تقی زاده، نشر در یغما سال سیزدهم، شماره نهم، آذرماه ۳۹، صص

۳۳۹ - ۳۳۸

۴۳) همان، صص ۴۲۶